

اگر رقم دویست نفر هم درست باشد تکان‌دهنده است. به هر حال با در نظر گرفتن وسعت میدان ژاله و تعداد تظاهر کنندگان رقم چندین هزار نفر کشته در فاجعه «جمعه سیاه» که در مطبوعات ایرانی و خارجی منتشر شد معقول به نظر نمی‌رسید.

«هر رقمی را که باور کنیم کشتار جمعه سیاه برای هر دو طرف تکان‌دهنده بود. مخالفان از شدت عمل حکومت نظامی جا خوردند و دولت - مخصوصاً شخص شاه از کثرت کشته‌شدگان متحیر و نگران شدند. نیروهای نظامی در شهرهای بزرگ دیگری هم که حکومت نظامی اعلام شده بود در برابر مخالفان شدت عمل به خرج دادند. تظاهرات مخالف درهم شکسته شد و عده زیادی بازداشت شدند و با این خشونت و شدت عمل اولیه فعالیت‌های مخالفان فروکش کرد.

«در همان ایام در آمریکا کنفرانس سران سه کشور آمریکا و مصر و اسرائیل در کمپ‌دیوید در جریان بود. اخبار مربوط به وقایع ایران در جریان این مذاکرات به دست پرزیدنت کارتر رسید و رهبران دو کشور دیگر هم از آن مطلع شدند. انور سادات که از دوستان نزدیک شاه بود، تصمیم گرفت از همانجا به شاه تلفن کند و مراتب همدردی و پشتیبانی خود را از شاه به وی اطلاع دهد. به فاصله کمی پس از این تلفن پرزیدنت کارتر هم به شاه تلفن کرد. از جزئیات سخنان رئیس‌جمهوری در این مکالمه تلفنی اطلاع ندارم، ولی بعداً به من ابلاغ شد که رئیس‌جمهوری در این گفتگوی تلفنی مراتب پشتیبانی خود را از شاه اعلام کرده و این تلفن در واقع جانشین نامه مورد سفارش من از طرف رئیس‌جمهوری برای شاه گردیده است.»^{۳۵}

سولیوان بعد از شرح این وقایع به چگونگی انتصاب شریف‌امامی به مقام نخست‌وزیری و دلایل شکست او پرداخته و می‌نویسد:

«قبل از وقوع حوادثی که به استقرار حکومت نظامی منجر شود شاه در صدد تغییر دولت خود برآمده و قصد داشت سیاست آشتی‌جویانه‌ای نسبت به مخالفان در پیش بگیرد. او استعفای دولت آموزگار را پذیرفته و مأموریت تشکیل کابینه جدید را به جعفر شریف‌امامی رئیس مجلس سنا محول کرده بود. یکی از دلایل انتخاب شریف‌امامی به مقام نخست‌وزیری این بود که وی از یک خانواده روحانی بود و شخصاً

هم با بعضی از روحانیون روابط نزدیکی داشت.

«اما از نظر مخالفان و روحانیون تعیین شریف‌امامی به مقام نخست‌وزیری بدترین انتخاب ممکن بود. زیرا شریف‌امامی با ریاست طولانی خود بر بنیاد پهلوی و روابط نزدیک با شاه مسئول بسیاری از اعمال خلافی بود که به شاه نسبت داده می‌شد و علاوه بر آن شخصاً متهم به فساد بود. او باینکه از یک خانواده مذهبی بود برخلاف آنچه شایع شده بود با روحانیون، بخصوص رهبران مذهبی مخالف چندان رابطه‌ای نداشت.

«من اولین بار در آغاز ماموریتم در ایران در برنامه‌آشنائی با شخصیت‌های مهم ایرانی شریف‌امامی را ملاقات کرده بودم. پس از انتصاب وی به مقام نخست‌وزیری دوست و همکار من مارتین هرترز که در آن زمان سفیر آمریکا در بلغارستان بود اطلاعات جامعی درباره‌ی خصوصیات اخلاقی شریف‌امامی در اختیار من گذاشت. مارتین هرترز که در سالها قبل به‌عنوان مستشار سیاسی سفارت آمریکا در ایران خدمت می‌کرد با جامعه‌ی ایرانی آشنائی زیادی داشت و ضمن تماس‌های خود با شخصیت‌های ایرانی با شریف‌امامی هم روابط نزدیکی برقرار کرده بود. شریف‌امامی که از نظر ظاهری مردی سمین با سری طاس بود رفتاری سنگین و تاحدی غرورآمیز داشت، اما از نظر من در پس این ظاهر سنگین هیچ عمقی وجود نداشت و من او را فاقد توانائی و قابلیت و نیزهوشی لازم برای حل مشکلات شاه در آن روزهای بحرانی می‌دانستم.

«شریف‌امامی کمی پس از انتخاب شدن به مقام نخست‌وزیری از من و سفیر انگلیس در ایران خواست که مشترکاً با او ملاقات کنیم. البته قبل از ملاقات من و پارسونز سفیر انگلیس هیچکدام خبر نداشتیم که ملاقات مشترکی با نخست‌وزیر جدید خواهیم داشت و به همین جهت وقتی که در دفتر نخست‌وزیر با هم روبرو شدیم یکه خوردیم. باوجود این از آنجائیکه آمریکا و انگلستان در ایران منافع مشترکی دارند و بین من و پارسونز هم روابط صمیمانه‌ای بوجود آمده بود از این موضوع ناراحت نشدیم و از آن بعد ملاقات‌های مشترک ما نه فقط با شریف‌امامی، بلکه با شخص شاه هم زیاد تکرار شد.

«در نخستین ملاقات با نخست‌وزیر جدید او سعی کرد به ما بقبولاند که او با اختیارات کامل عهده‌دار مقام نخست‌وزیری شده و مستقل از شاه عمل می‌کند. او تأکید کرد که نخست‌وزیران پیشین همگی مجری دستورات شاه و تابع اوامر او بوده‌اند درحالی‌که وی چنین نیست و اعضای دولت فقط در مقابل او و پارلمان مسئولیت دارند و

رابطه دولت وی با شاه فقط یک ارتباط تشریفاتی و ظاهری است. برنامه کار او مبتنی بر دادن امتیازات زیادی به مخالفان برای آرام کردن اوضاع بود. او گفت این امتیازات به قدری وسیع و چشمگیر خواهد بود که مخالفان همه خواسته‌های خود را برآورده شده ببینند و دیگر چیزی برای خواستن نداشته باشند. این برنامه را ما بعدها در سفارت برنامه «تغذیه تمساح» نام نهادیم.

«بطور مثال حکومت شریف‌امامی سانسور مطبوعات را بکلی از میان برداشت، دستور داد مذاکرات مجلس مستقیماً از رادیو پخش شود و محدودیت فعالیت احزاب سیاسی را لغو کرد. او ساده‌لوحانه باور داشت که بر اثر این آزادیها مخالفان به گروههای مختلفی تقسیم خواهند شد و به جای حمله به دولت و رژیم با یکدیگر به مبارزه و رقابت خواهند پرداخت.

«شریف‌امامی سپس مرتکب اشتباهی شد که بیشتر از اقدامات دیگر توأم با عدم واقع‌بینی و اشتباه محاسبه بود. او فکر کرد که چون وجود آیت‌الله خمینی در شهر مذهبی نجف در خاک عراق خاری در چشم شاه است، اگر بتواند وی را از این شهر دور کند ضربه مؤثری به مخالفان داخلی وارد خواهد آمد. اتفاقاً زمینه این کار هم فراهم بود و دولت عراق که نه فقط از فعالیت‌های آیت‌الله خمینی در ایران، بلکه از مشکلاتی که احتمال داشت بر اثر فعالیت‌های او بین شیعیان عراق برای خود دولت عراق بوجود بیاید نگران بود خود مترصد فرصتی بود تا از ادامه فعالیت آیت‌الله در عراق جلوگیری به عمل آورد. شریف‌امامی چنین استدلال می‌کرد که چون آیت‌الله خمینی از طریق زائران ایرانی که به نجف می‌روند با مخالفان داخلی تماس برقرار کرده و از طریق همین زائران نوار سخنرانی‌های خود را به ایران می‌فرستد در صورت اخراج از عراق قادر به ادامه تماس با مخالفان نخواهد بود. هنگامی که این نقشه عملی شد و آیت‌الله خمینی عازم پاریس گردید شریف‌امامی به من و سفیر انگلیس گفت که خمینی به محض ورود به پاریس از خاطره‌ها محو و فراموش خواهد شد!

«بطور کلی تدابیر نسنجیده‌ای از این قبیل را می‌توان معیاری برای همه اقدامات دوران کوتاه حکومت شریف‌امامی به حساب آورد. برنامه‌ها و تدابیر حکومت شریف‌امامی کاملاً با مقررات حکومت نظامی که در زمان خود او اعلام شده بود مغایرت داشت و ژنرال اویسی فرماندار نظامی تهران متحیر مانده بود که چگونه مقررات حکومت نظامی را با سیاست نرمش و مسالمت دولت منطبق سازد. اویسی و فرماندهان

نظامی دیگر که از این وضع به‌تنگ آمده بودند به شاه متوسل شدند، ولی شاه هم به آنها دستور داد که تابع سیاست دولت باشند. این روش شاه و خودداری او از دخالت در امور دولت اظهارات شریف‌امامی را درباره استقلال عمل وی در اداره امور دولت تأیید می‌کرد.

«در این دوره با ابتکار و تمایل شخص شاه من و پارسونز سفیر انگلیس یکروز در میان با وی ملاقات می‌کردیم. شاه در این ملاقاتها ضمن بحث درباره مسائل جاری روز از نقشه‌ها و برنامه‌های خود برای آینده رژیم سخن می‌گفت. او تأکید می‌کرد که تصمیم گرفته است در چهارچوب مقررات قانون اساسی سلطنت کند و دیگر قصد بازگشت به حکومت مطلقه گذشته را ندارد. او به این نتیجه رسیده بود که برای همیشه نمی‌تواند افکار و مقاصد خود را با زور به جامعه تحمیل کند و بین شاه و مردم باید تفاهم متقابل بوجود بیاید. شاه غالباً به این موضوع اشاره می‌کرد که راه حل نظامی و سرکوب مخالفان را بررسی کرده ولی آنها را به مصلحت تشخیص نداده است. او می‌گفت قدرت سرکوبی مخالفان را با قوه قهریه دارد و می‌تواند تا پایان دوران سلطنت خود با اعمال قدرت حکومت کند، ولی در نخستین اشاره غیر مستقیم به بیماری خود افزود که در نظر دارد بزودی مقام سلطنت را به پسرش تفویض کند و اگر خود او در صحنه نباشد پسرش نخواهد توانست با قوه قهریه به حکومت ادامه دهد. به همین دلیل شاه بر لزوم استقرار یک سیستم دموکراتیک قبل از کناره‌گیری خود از مقام سلطنت تأکید می‌کرد و این موضوع را چندین بار در ملاقاتهای مختلف خود با ما تکرار کرد.

«اما در جریان ماههای سپتامبر و اکتبر اوضاع ایران بیش از پیش رو به وخامت گذاشت. پس از فاجعه میدان ژاله به سربازان دستور داده شده بود که از تیراندازی به طرف مردم خودداری کنند. به جای تیراندازی و مقابله مستقیم با مردم روش‌های دیگری برای مقابله با تظاهرات در نظر گرفته شده بود و برای این کار خرید وسائل جدید ضدشورش و تعلیمات لازم در آمریکا یا انگلستان ضرورت داشت که البته دیر به فکر این کارها افتاده بودند. نیروهای مخالف که در روزهای اول از حکومت نظامی واهمه داشتند پس از آنکه متوجه شدند سربازان از شلیک مستقیم به طرف تظاهرکنندگان خودداری می‌کنند و شرکت در تظاهرات خطر جانی دربر ندارد جسورتر شدند. مخالفان سپس به تاکتیک تازه‌ای برای جلب محبت و دوستی سربازان دست زدند و دختران جوان به سبک انقلابیون پرتغال با گذاشتن شاخه گل بر لوله تفنگ سربازان آنها را به

دوستی و برادری فراخواندند. از سوی دیگر با سیاستی که حکومت شریف‌امامی در پیش گرفته بود فعالیت‌های سیاسی مخالفان نضج گرفت و انتقاد از دولت در مطبوعات و مجامع سیاسی ابعاد وسیع‌تری یافت.

«همزمان با گسترش فعالیت‌های سیاسی، گروه‌های سیاسی متعددی وارد صحنه شدند. علاوه بر گروه مذهبی که با راه‌پیمائی عید فطر قدرت خود را نشان داده بودند، چند گروه سیاسی از میان دانشگاهیان و دانشجویان سر بر آورد، گروه‌های وابسته به جبهه ملی سابق و سوسیال‌دمکرات‌ها با صدور اعلامیه‌ها و تشکیل اجتماعات اظهار وجود کردند، فعالین حزب توده از آلمان شرقی به ایران بازگشتند و حتی بعضی از اشراف قاجار هم که از شاه دل خوشی نداشتند به مخالفان پیوستند. صداهای مخالف از خیابانها و اجتماعات به مطبوعات و مجلس سرایت کرد و بعضی از نمایندگان مجلس که برای اولین بار میکروفون رادیو و دوربین تلویزیون را در اختیار خود می‌دیدند از این فرصت برای مخالف‌خوانی و عوام‌فریبی بهره‌برداری کردند. شریف‌امامی هم در بحبوحه بحران و گرفتاریهای مملکت ساعتها در مجلس می‌نشست و ضمن دفاع از خود در برابر انتقادات و حملات مخالفان هر روز امتیاز تازه‌ای به مخالفان و ناراضیان می‌داد.

«از ماه اکتبر مخالفان مذهبی دست به تاکتیک موثر و تازه‌ای برای نشان دادن قدرت خود زدند. آنها از مردم دعوت می‌کردند که شب‌ها به پشت‌بام‌ها رفته و شعار الله‌اکبر سردهند. سربازان در ساعات منع عبور و مرور با شلیک تیرهوائی به این شعارها پاسخ می‌دادند و زندگی شبانه در تهران به کابوسی مبدل شده بود.

«در ساعات روز مردان جوان در گروه‌های کوچک در نقاط مختلف شهر دست به تظاهرات پراکنده‌ای می‌زدند و با متوقف کردن اتومبیل‌ها و آتش زدن لاستیک در کف خیابان نظم عبور و مرور را در شهر بهم می‌ریختند. وقتی سربازان برای متفرق کردن آنها اعزام می‌شدند پیش از رسیدن نظامیان در کوچه‌های اطراف پراکنده می‌شدند و طبق قرار قبلی بین خودشان در نقطه دیگری جمع شده و همین برنامه را تکرار می‌کردند. در بعضی موارد که برخوردی بین سربازان و تظاهرکنندگان روی می‌داد سربازان به شلیک تیرهای هوایی و پرتاب گاز اشک‌آور مبادرت می‌کردند. به‌طور کلی شهر روز بروز وضع آشفته‌تری پیدا می‌کرد و همین صحنه‌ها هر روز در شهرهای بزرگ دیگر مانند شیراز و اصفهان و تبریز تکرار می‌شد.

«تاکتیک شاه و حکومت شریف‌امامی آشکارا با شکست مواجه شده بود.

مخالفان نه فقط با امتیازاتی که به آنها داده می‌شد آرام نمی‌شدند، بلکه با هر قدم عقب‌نشینی دولت گامی جلوتر می‌نهادند و خواستها و توقعات تازه‌تر و انقلابی‌تری را مطرح می‌کردند. کم‌کم شعارهای کلی که علیه رژیم و دولت داده می‌شد به شعارهای تندتر و مشخص‌تری تبدیل شد و دیگر اسم شاه و شعارهای «مرگ بر شاه» همه‌جا به گوش می‌خورد.

با وضعی که پیش آمده بود حکومت شریف‌امامی نمی‌توانست دوام بیاورد و برای شاه چاره‌ای جز روی کار آوردن یک دولت نظامی نمانده بود. با پیش‌بینی این وضع و اطمینان از اینکه شاه قبل از اتخاذ تصمیم درباره تشکیل یک دولت نظامی نظر ما را جویا خواهد شد پیشدستی کردم و ضمن یکی از گزارشات خود به واشنگتن نوشتم که چون پیش‌بینی می‌کنم شاه درباره تشکیل یک دولت نظامی برای مقابله با بحران فعلی از ما نظرخواهی خواهد کرد بهتر است دولت آمریکا از هم‌اکنون در این باره مطالعه کرده نظر خود را به من ابلاغ نماید.

برای ما خیلی شگفت‌آور بود که پاسخ این سؤال خود را خیلی سریع و باصراحت کامل طی چهل و هشت ساعت دریافت کردم. پاسخ واشنگتن این بود که بنظر دولت آمریکا بقای شاه حائز کمال اهمیت است و آمریکا از هر تصمیمی که وی برای تثبیت قدرت و موقعیت خود اتخاذ کند حمایت خواهد کرد. در پاسخ واشنگتن باصراحت به این موضوع اشاره شده بود که اگر شاه برای استقرار نظم و تثبیت حکومت خود استقرار یک دولت نظامی را ضروری تشخیص دهد آمریکا آنرا تأیید خواهد کرد و از متن پیام چنین مستفاد می‌شد که آمریکا از هر اقدامی در جهت پایان بخشیدن به اوضاع بحرانی ایران و سرکوب مخالفان حمایت می‌کند.

«در اوائل نوامبر تظاهرات و اغتشاش در تهران بکلی از کنترل خارج شد. صبح روز چهارم نوامبر گروهی مجهز به وسائل آتش‌زا در خیابانهای اصلی شهر به راه افتادند و با برنامه از قبل تدوین شده ساختمان‌هایی را که قبلاً نشان کرده بودند آتش زدند. بسیاری از بناهایی که طعمه حریق شد ساختمان بانک‌ها و سینماها یا مغازه‌های مشروب‌فروشی بود. چند شرکت و هتل هم طعمه حریق شدند و در عرض دو ساعت آتش و دود سرتاسر شهر را فرا گرفت، گویی تمام شهر در آتش می‌سوخت.

«روزیکه حریق تهران آغاز شد پارسونز سفیر انگلیس برای مذاکره درباره اوضاع جاری و احتمال تشکیل یک دولت نظامی به دفتر من آمده بود. من به پارسونز

گفتم که قبلاً دستورالعمل صریحی در این مورد از واشنگتن دریافت داشته‌ام، ولی او هنوز دستوری از لندن دریافت نکرده بود.

«وقتی که خبر آتش‌سوزی در شهر به ما داده شد و ساختمان‌های اطراف سفارت هم احتمالاً در خطر بود، وابسته نظامی ما برای پیش‌گیری از خطر با فرمانداری نظامی تماس گرفت. بفاصله کمی یک واحد نظامی به اطراف سفارت فرستاده شد و خیابانهای اطراف سفارت تحت کنترل قرار گرفت. این تدبیر بسیار بموقع بود زیرا چند ساختمان بزرگ نزدیک سفارت در همان موقع طعمه حریق شدند و یک ساختمان عظیم یازده طبقه که بفاصله بسیار کمی از سفارت قرار داشت به جهنمی سوزان تبدیل گردید. این ساختمان چندین ساعت در آتش سوخت و پس از ذوب شدن اسکلت فلزی آن توده سنگ و آجر با صدایی رعدآسا فرو ریخت.

«در میانه این حوادث و اخبار وحشت‌انگیزی که از چهار گوشه تهران می‌رسید، از سفارت انگلیس خبر دادند که عده‌ای به طرف سفارت حمله ور شده‌اند. پارسونز تصمیم گرفت که فوراً به سفارت انگلیس مراجعت کند ولی شبکه اطلاعاتی ما خبر دادند که راهها بسته است و سفیر نمی‌تواند به سلامت از این راه عبور کند. چند دقیقه بعد خبر دادند که جمعیت نرده‌های درب ورودی سفارت را شکسته و از لای در و بالای دیوار وارد محوطه سفارت شده و قسمت اداری سفارت را آتش زده‌اند. قبل از آتش‌زدن ساختمان به کارمندان انگلیسی و ایرانی آن فرصت داده شده بود از ساختمان خارج شوند و به همین جهت خوشبختانه آسیبی به کسی نرسیده بود. مهاجمین از این ساختمان هم فراتر نرفته و به محل اقامت سفیر صدمه‌ای نزده بودند.

«بعد از ظهر آنروز تهران شبیه میدان جنگ یا یک شهر بمباران شده بود. هنوز از بسیاری ساختمان‌ها شعله‌های آتش و دود به آسمان برمی‌خاست. در کنار خیابانها هنوز اتومبیل‌های خوردشده می‌سوختند و هوای شهر از بوی دود لاستیک‌های کهنه که در وسط خیابان‌ها می‌سوخت خفقان آور شده بود. نیروهای نظامی و پلیس بطور پراکنده در نقاط مختلف شهر دیده می‌شدند و گاهی بی‌دلیل و بی‌هدف تیری به هوا شلیک می‌کردند. خیابانها تقریباً از جمعیت خالی شده بود و پارسونز که فکر می‌تواند خود را به محل سفارتخانه‌اش برساند از من خداحافظی کرده و براه افتاد، ولی به علت ادامه اغتشاش در خیابانهای اطراف سفارت نتوانست به سفارتخانه خود برود و ناچار به سفارت فرانسه که در فاصله دورتری قرار داشت رفت و از آنجا با من تماس گرفت.

«تقریباً در همین موقع بود که از دفتر شاه به من تلفن شد. شاه می‌خواست هرچه زودتر با من ملاقات کند و من هم پاسخ دادم که اگر راه باز باشد هرچه زودتر خودم را به کاخ خواهم رساند. نیمساعت بعد اطلاع دادند که در مسیر کاخ نیاوران مانعی وجود ندارد و می‌توانیم حرکت کنیم. اتومبیل سرگرد پلیس در جلو، کرایسلر ما در وسط و اتومبیل مأموران پلیس از پشت سر به طرف کاخ حرکت کردیم. نزدیک غروب بود و منظره غم‌انگیز و وهم‌آلود اطراف صحنه‌های داستانه‌های سورآیستی را به خاطر می‌آورد.

«در تمام محوطه اطراف کاخ نیاوران تانک‌های چیفتن و افراد نیروهای گارد شاهنشاهی مستقر شده بودند. تجهیزات کامل نظامی از جمله سلاح‌های ضدهوایی در گوشه و کنار دیده می‌شد و کاخ تحت مراقبت شدید نظامی قرار داشت. اتومبیل ما بدون معطلی از در اصلی گذشت و در مقابل درب ساختمان دفتر شاه توقف کرد. در مقابل این درب همیشه درباری می‌ایستاد، ولی حالا کسی آنجا دیده نمی‌شد و در باز بود. وارد ساختمان شدم و در سالن انتظار چند لحظه‌ای توقف کردم. در ملاقات‌های پیشین آجودان مخصوص شاه در این سالن از ما استقبال می‌کرد. ولی با کمال تعجب باز هم کسی را ندیدم. در اطاق مجاور هم که قبل از دفتر شاه قرار داشت هیچکس نبود و من همانطور مات و متحیر مانده بودم که دری باز شد و شهبانو وارد اطاق گردید. شهبانو از دیدن من در این اطاق غافلگیر شد و حیرت و شگفتی من از این وضع کمتر از او نبود.

«وقتیکه به شهبانو گفتم شاه از من خواسته است که به دیدنش بیایم او به طرف یکی از اطاق‌ها رفت و چند لحظه بعد با یکی از آجودان‌های شاه مراجعت کرد. به دنبال او چند آجودان دیگر هم سر رسیدند و گفتند که شاه در دفتر طبقه بالا است و یکی از آنها بیدرنگ مرا نزد او هدایت کرد.

«برخلاف انتظار شاه را در آن لحظه خیلی آرام یافتم. او گفت که عصر امروز با هلی‌کوپتر بر فراز شهر پرواز کرده و خرابی‌های پایتخت را نظاره کرده است. شاه افزود که صدها ساختمان ویران شده و بسیاری از آنها هنوز در حال سوختن هستند و سپس گفت که برای او چاره‌ای جز استقرار یک دولت نظامی باقی نمانده است. بعد از این مقدمه شاه از من پرسید آیا می‌توانم به فوریت با واشنگتن تماس گرفته و از حمایت آمریکا از این تصمیم او اطمینان حاصل کنم؟ من پاسخ دادم که چون پیش‌بینی این وضع را می‌کردم قبلاً نظر واشنگتن را در این مورد جویا شده‌ام و رئیس‌جمهوری و دولت آمریکا از این اقدام پشتیبانی خواهند کرد. شاه از این موضوع خوشحال و آسوده‌خاطر

شد و سفارش ویسکی برای من داد. او سپس گفت که از سفیر انگلیس هم خواسته است به کاخ بیاید و بهتر است صبر کنیم تا او هم برسد.

«شاه از موضوع آتش زدن ساختمان سفارت انگلیس و رفتن سفیر به سفارت فرانسه خبر نداشت و وقتی که این موضوع را به وی اطلاع دادم تعجب کرد. شاه سپس زبان به شکوه و شکایت از رادیوی بی.بی.سی و اخبار و گزارش‌های این رادیو دربارهٔ اوضاع ایران گشود و گفت که این رادیو در مقابل حکومت او جبهه گرفته و به تبلیغ نظرات و انتقادات مخالفان پرداخته است.

«در تمام آن روز شایعاتی در شهر منتشر شده بود که آتش‌سوزی امروز تهران کار عوامل ساواک بوده و ساواک برای وادار ساختن شاه به شدت عمل و استقرار دولت نظامی دست به این کار زده است. من این شایعات را که به گوش من هم رسیده بود برای شاه بازگو کردم و پرسیدم در این مورد چه فکر می‌کند. شاه با قیافهٔ خسته‌ای به من نگاه کرد. شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت «کسی چه می‌داند؟ اینروزها من هر چیزی را باور می‌کنم!».

«در حدود یکساعت طول کشید تا سفیر انگلیس بتواند خود را به کاخ برساند. در این فاصله بین شاه و شهبانو هم یک مکالمه تلفنی صورت گرفت. با اینکه من هنوز فارسی را خوب نمی‌فهمیدم، از مجموع حرف‌هایی که شاه خطاب به همسرش می‌گفت احساس کردم که شهبانو از عواقب تشکیل یک دولت نظامی نگران است و شاه دلائل اتخاذ این تصمیم را به او توضیح می‌دهد. طرز صحبت او با شهبانو توأم با نوعی احترام و مهربانی بود و ضمن حرف‌هایش متوجه این نکته هم شدم که می‌گفت آمریکا هم از تصمیم او حمایت می‌کند.

«شاه پس از گفتگوی تلفنی با شهبانو تلفن را برداشت و از ژنرال ازهارزی رئیس ستاد خود خواست که هرچه زودتر برای دیدن او به کاخ بیاید.

«با ورود سفیر انگلیس شاه ابتدا از اینکه ساختمان سفارت مورد حمله قرار گرفته اظهار تأسف کرد و گفت دولت ایران هزینهٔ ترمیم خرابی ساختمان را تقبل خواهد کرد. او سپس تصمیم خود را دربارهٔ روی کار آوردن یک دولت نظامی به سفیر انگلیس اطلاع داد و نظر او را در این مورد جویا شد. پارسونز گفت که شخصاً نمی‌تواند نظری بدهد و چون وسائل مخابراتی سفارت هم آسیب دیده نمی‌تواند به فوریت از لندن کسب تکلیف کند. شاه دیگر موضوع را دنبال نکرد و گفت به هر حال او امشب ترتیب

تشکیل یک دولت نظامی را خواهد داد و فردا آنرا اعلام خواهد کرد.
«هنگامیکه از کاخ خارج می‌شدیم ژنرال ازهاری را در سالن انتظار دیدیم و چون از موضوع مأموریتی که به او محول خواهد شد اطلاع داشتیم برایش آرزوی موفقیت کردیم. ازهاری که از جمله ژنرال‌های جاه‌طلب و تشنه قدرت نبود با تحیر از ما تشکر کرد و با قیافه‌ای افسرده راه دفتر شاه را در پیش گرفت.»^{۳۶}

دولت شبه نظامی

گفتگوهای تند سفیر انگلیس با شاه

حکومت هفتاد روزه شریف امامی روز ۱۵ آبان ۱۳۵۷ با شکست و ناکامی کامل در انجام مأموریتی که به عهده گرفته بود خاتمه یافت و کشور را به مراتب آشفته تر از روزیکه تحویل گرفته بود تحویل جانشین خود داد: روزیکه او حکومت را بدست گرفت هیچ سازمان دولتی یا واحد تولیدی در بخش خصوصی و دولتی در حال اعتصاب نبود، در حالیکه روز استعفای شریف امامی بخش اعظم واحدهای صنعتی و تولیدی در بخش خصوصی و دولتی و همچنین بسیاری از وزارتخانه‌ها و سازمانهای دولتی در حال اعتصاب بودند، تولید نفت به کمتر از یک سوم کاهش یافته و درآمد ارزی کشور به صفر رسیده بود. با سوءتدبیر حکومت شریف امامی در فراهم ساختن موجبات هجرت آیت الله خمینی از عراق به فرانسه و گسترش امکانات ارتباطی مخالفان با دنیای خارج، تبلیغات علیه رژیم در خارج به حد اعلی رسیده بود و مطبوعات و رسانه‌های خبری داخل کشور نیز که پس از یک اعتصاب چند روزه آزادی عمل کامل در انعکاس سخنان آیت الله خمینی و اخبار مربوط به تظاهرات و اعتصابات را بدست آورده بودند عملاً به بلندگوی نیروهای مخالف تبدیل شده و آشکارا در برابر رژیم قرار گرفته بودند. نه فقط روزنامه‌های بزرگ صبح و عصر از کنترل مدیران آنها خارج شده و در اختیار سردبیران و نویسندگان طرفدار انقلاب قرار گرفته بود، رادیو تلویزیون دولتی هم بتدریج از کنترل دولت خارج می شد و پخش گزارش تکان دهنده تیراندازی نظامیان بسوی دانشجویان دانشگاه تهران در روز ۱۳ آبان، نمونه‌ای از این حرکت مخالف رژیم بود، که وقایع

خونین روز ۱۴ آبان و عملیات تخریبی و آتش‌سوزی در سطح پایتخت را بدنبال داشت. وقایع این روز، سرانجام شاه را از تردید و دودلی در مورد تشکیل یک دولت نظامی بدر آورد، ولی واقعیت امر اینست که برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر دو روز قبل از این وقایع در یک مکالمه تلفنی با شاه او را به تشکیل یک دولت نظامی و شدت عمل در برابر مخالفان تشویق کرده بود. برژینسکی جریان این گفتگوی تلفنی با شاه را در خاطرات خود از دوران خدمت در کاخ سفید فاش کرده و می‌نویسد:

«من روز سوم نوامبر (۱۲ آبان ۱۳۵۷) با اجازه رئیس‌جمهور، از ساعت ۹ و پنج دقیقه تا ۹ و یازده دقیقه صبح مستقیماً با شاه صحبت کردم و پس از تعارفات اولیه به شاه گفتم «اولاً ایالات متحده آمریکا بدون قید و شرط، و بطور کامل از شما در بحران فعلی پشتیبانی می‌کند. ثانیاً هر تصمیمی که شما درباره شکل و ترکیب دولت آینده خود بگیرید مورد تایید ماست... ثالثاً ما هیچ راه حل خاصی را به شما پیشنهاد نمی‌کنیم و هرگونه تصمیمی را که خود مناسب بدانید تایید خواهیم کرد»... من سپس به گزارش سولیوان درباره اینکه او و سفیر دولت کارگری انگلیس شاه را از تشکیل دولت نظامی برحذر داشته‌اند اشاره کرده و گفتم «می‌خواهم کاملاً این امر برای شما روشن شود که ما له یا علیه هیچ راه حل معینی به شما توصیه نمی‌کنیم و به سفیر آمریکا هم دستور داده شده است که در این مورد توضیحات لازم را به شما بدهد». شاه در پاسخ از پیام من اظهار قدردانی کرد و گفت «...ولی وضعی که پیش آمده بسیار عجیب و غریب است» و در بیان نظر خود درباره اقداماتی که باید به عمل آید افزود «من فکر می‌کنم حتی الامکان باید از شدت عمل خودداری کنیم». من گفتم «به نظر من مسئله شما ترکیب مناسبی از درستی و نرمی و نشان دادن قدرت در ازاء دادن بعضی امتیازات ضروری است». شاه به جواب ساده «بلی» اکتفا کرد و من افزودم «وضعی که در ایران پیش آمده تا حدی وخیم و خطرناک است و من فکر می‌کنم که اکتفا کردن به دادن امتیاز و عقب‌نشینی وضع انفجار آمیزی بوجود خواهد آورد». شاه از من خواست که جمله اخیر را تکرار کنم و من آنرا تکرار کردم. نکته شگفت‌انگیز در این مکالمه این بود که شاه پس از این صحبت‌ها از من پرسید «آیا به سفیر شما هم این مطالب ابلاغ شده است؟» من گفتم که بلی او پیام خاصی در این مورد دریافت کرده و من پس از خاتمه این مکالمه با او هم در این زمینه صحبت خواهم کرد. البته علت این سؤال شاه و شک و تردید او درباره روش سولیوان در جریان وقایع بعدی برای من روشن شد.

صحبت ما با اظهار بدبینی شاه دربارهٔ اوضاع و ابراز نگرانی او از آینده و پاسخ من در جهت امیدوار ساختن او خاتمه یافت و آخرین مطلبی که به وی گفتم این بود که هر وقت فکر می‌کند کار دیگری از دست ما برای او برمی‌آید با ما در میان بگذارد.

«هدف من از انجام این مکالمهٔ تلفنی با شاه این بود که او را از پشتیبانی رئیس‌جمهوری و دولت آمریکا مطمئن سازم و او را به اعمال قدرت پیش از اینکه اوضاع از کنترل خارج شود تشویق نمایم. من در مکالمهٔ تلفنی با سولیوان هم این موضوع را به او گوشزد کردم و گفتم شاه مفهوم پیام‌های پشتیبانی ما را بدرستی درک نکرده و این موضوع باید کاملاً برای او روشن شود. امروز من در دفتر یادداشت‌های روزانهٔ خود این موضوع را هم اضافه کردم که «بنظر من پشتیبانی جدی ما از شاه در وزارت خارجه ناراحتی‌ها و نگرانی‌هایی بوجود آورده است. پیش‌نویس پاسخی که در وزارت خارجه برای پیام سولیوان تهیه کرده بودند شاه را به دادن امتیازات بیشتری به مخالفان و تشکیل یک دولت ائتلافی تشویق می‌کرد. آنها حتی تعیین یک رهبر مخالف بعنوان نخست‌وزیر و رفراندوم برای تعیین سرنوشت رژیم سلطنتی و تغییر احتمالی آنرا هم پیش‌بینی کرده بودند». به عقیدهٔ من اجرای این توصیه‌های وزارت خارجه بمنزلهٔ تحمیل یک راه‌حل آمریکائی به شاه و نسخه‌ای برای تغییر بنیادی و انقلابی در ایران از طرف ما بود.

«شاه مجدداً روز چهارم نوامبر (۱۳ آبان ۵۷) با سولیوان و پارسونز (سفیر انگلیس) ملاقات کرد. سولیوان دربارهٔ این ملاقات گزارش داد که شاه صحبت را با اشاره به تلفن من آغاز کرده و گفته است که هرچند برژینسکی حمایت آمریکا را از تشکیل یک دولت نظامی بعنوان چارهٔ نهائی تأکید کرده، و ژنرال‌هایش هم او را برای تشکیل دولت نظامی تحت فشار قرار داده و می‌گویند با اقدام به دستگیری یک عده و تدابیر جدی امنیتی بر اوضاع مسلط خواهند شد، خود او این اقدامات را چارهٔ اساسی کار نمی‌داند. باوجود این شاه سرانجام به تشکیل یک دولت نظامی رضایت داد و ضمن اعلام این تصمیم به ملت وعده داد که به محض برقراری نظم، حرکت در جهت استقرار دموکراسی ادامه خواهد یافت...»^{۳۷}

۳۷- توطئه در ایران. بخشی از کتاب «قدرت و اصول اخلاقی». نوشتهٔ برژینسکی. ترجمهٔ

اما شاه در تشکیل دولت نظامی هم قاطعیتی را که آمریکائیاها از او انتظار داشتند بخرج نداد: اولاً از بیم آنکه یک فرد خشن نظامی نظیر اویسی با جلب حمایت آمریکائیاها قدرت را بدست بگیرد و خود او را هم از میدان بدر کند، یکی از ژنرال‌های خود را که از نظامیگری جز اونیفورم و درجات نظامی چیزی نداشت، و در مقامات نظامی خود نیز بیشتر در کار تدریس یا امور اداری خدمت کرده بود به ریاست دولت نظامی برگزید. البته از هاری در مقام ریاست ستاد کل ارتش بالاترین مقامات نظامی را داشت، ولی علت انتخاب او به این مقام هم بیشتر انعطاف‌پذیری و بی‌خطری او برای شاه بود و چنین فردی با چنین خصوصیتی توانائی دست و پنجه نرم کردن با اوضاع بحرانی آنروز کشور را نداشت.

دومین اشتباه شاه، از نظر آمریکائیاها، که اثر تشکیل دولت نظامی را از همان‌روز نخست خنثی کرد نطق ملت‌مسانه او هنگام اعلام تعیین یک دولت نظامی بود. این نطق، که هنوز معلوم نیست چه کسی آنرا برای شاه نوشته بود^{۳۸} و پاسخ آیت‌الله خمینی به آن از اسناد مهم تاریخ انقلاب اسلامی ایران است که متن کامل هر دو ذیلاً درج می‌گردد:

متن پیام رادیو - تلویزیونی ۱۵/۸/۵۷ شاه

ملت عزیز ایران: در فضای باز سیاسی که از دو سال پیش بتدریج ایجاد می‌شد، شما ملت ایران علیه ظلم و فساد بپا خواستید. انقلاب ملت ایران نمی‌تواند مورد تأیید من بعنوان پادشاه و بعنوان یک فرد ایرانی نباشد. متأسفانه در کنار این انقلاب، دسیسه و سوءاستفاده دیگران از احساسات و خشم شما، آشوب و هرج و مرج و شورش نیز بار آورد. موج اعتصابها نیز که بسیاری از آنها برحق بوده اخیراً تغییر ماهیت و جهت یافت تا چرخهای اقتصاد مملکت و زندگی روزمره مردم تلف شود و حتی جریان نفت که زندگی مملکت به آن بستگی دارد، قطع گردد، تا عبور و مرور

۳۸- هوشنگ نهاوندی رئیس دفتر سابق فرح، در کتابی تحت عنوان «ایران، دو رؤیای نافرجام» که به زبان فرانسه در پاریس منتشر شده و قبلاً هم به بعضی مطالب آن اشاره شد، نوشته است که شاه در دوران تبعید خود در مکزیک به او گفت نطق ۱۵ آبان ۱۳۵۷ وی یکی از بزرگترین اشتباهاتش بوده و مدعی شد در شرایطی قرار گرفته بود که مجبور شد این نطق را پیش از آنکه یکبار مرور کرده باشد در برابر دوربین تلویزیون بخواند. باوجود این شاه نگفت که این نطق را چه کسی برای او نوشته بود.

روزانه و تأمین مایحتاج زندگی مردم نیز تعطیل شده، ناامنی، اغتشاش و شورش و کشتار در بسیاری از نقاط میهنمان بجائی رسیده است که استقلال مملکت را در خطر انداخته است. وقایع اسفباری که پایتخت را دیروز به آتش کشید، برای مردم و مملکت دیگر قابل ادامه و تحمل نیست. در پی استعفای دولت و برای جلوگیری از اضمحلال مملکت و از بین رفتن وحدت ملی، برای جلوگیری سقوط در هرج و مرج و آشوب و کشتار، و بمنظور برقراری حکومت قانون و ایجاد نظم و آرامش، تمام کوشش خود را در تشکیل یک دولت ائتلافی مبذول داشتیم. و فقط هنگامی که معلوم شد که امکان انجام این ائتلاف نیست، بناچار یک دولت موقت را تعیین کردیم. من آگاهم که بنام جلوگیری از آشوب و هرج و مرج این امکان وجود دارد که اشتباهات گذشته و فشار اختناق تکرار شود، من آگاهم که ممکن است بعضی احساس کنند که بنام مصالح و پیشرفت مملکت و با ایجاد فشار این خطر وجود دارد که سازش نامقدس فساد مالی و فساد سیاسی تکرار شود و اما من بنام پادشاه شما که سوگند خورده‌ام که تمامیت ارضی مملکت، وحدت ملی و مذهب شیعه اثنی عشری را حفظ کنم، بار دیگر در برابر ملت ایران سوگند خود را تکرار می‌کنم و متعهد می‌شوم که خطاهای گذشته و بی‌قانونی و ظلم و فساد دیگر تکرار نشود، بلکه خطاها از هر جهت جبران نیز گردد. متعهد می‌شوم که پس از برقراری نظم و آرامش در اسرع وقت یک دولت ملی برای آزادیهای اساسی و انجام انتخابات آزاد، تعیین شود تا قانون اساسی که خونیهای انقلاب مشروطیت است بصورت کامل به مرحله اجرا درآید.

من نیز پیام انقلاب شما ملت ایران را شنیدم. من حافظ سلطنت مشروطه که موهبتی است الهی که از طرف ملت به پادشاه تفویض شده است هستم، و آنچه را که شما برای بدست آوردنش قربانی داده‌اید، تضمین می‌کنم. تضمین می‌کنم که حکومت ایران در آینده براساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و اراده ملی و بدون از استبداد و ظلم و فساد خواهد بود. در وضع فعلی برقراری نظم و آرامش برای جلوگیری از سقوط و اضمحلال ایران وظیفه اصلی نیروهای مسلح شاهنشاهی است که همیشه با حفظ ماهیت ملی خود متکی بر ملت ایران و وفادار به سوگندهای خود بوده و هست، باید با همکاری شما هموطنان عزیزم این نظم و آرامش هرچه زودتر برقرار شود تا دولت ملی بعدی که استقرار آزادیها، اجرای اصلاحات و بخصوص برقراری انتخابات آزاد را برعهده خواهد داشت در اسرع وقت کار خود را شروع کند.

من و شما در این سی و چند سال وقایع حساسی را دیده‌ایم و خطرات بسیار

را پشت سر گذاشتیم، امیدوارم در این لحظات حساس و خطیر و سرنوشت‌ساز، خداوند بزرگ ما را مشمول عنایت خود فرماید، تا بتوانیم در کنار هم به هدفهای اصلی که آسایش و رفاه و آزادی و سربلندی و ایران و ایرانی است برسیم.

من در اینجا از آیات عظام و علمای اعلام که رهبران روحانی و مذهبی جامعه و پاسداران اسلام و بخصوص مذهب شیعه هستند، تقاضا دارم تا با راهنماییهای خود و دعوت مردم به آرامش و نظم برای حفظ تنها کشور شیعه جهان بکوشند. من از رهبران فکری جوانان می‌خواهم تا با دعوت آنان به آرامش و نظم، راه مبارزه اصولی برای برقراری یک دموکراسی واقعی را هموار کنند. من از شما پدران و مادران ایرانی که مانند من نگران آینده ایران و فرزندان خود هستید می‌خواهم که با راهنماییهای آنان مانع شوید تا از راه شور و احساسات در آشوب و اغتشاش شرکت کنند، و به خود و به میهنشان لطمه وارد سازند.

من از شما جوانان و نوجوانان که آینده ایران متعلق به شماست، می‌خواهم تا میهنان را بخون و آتش نکشید و به امروز خود و فردای ایران ضرر نزنید.

من از شما رهبران سیاسی جامعه می‌خواهم تا بدور از اختلافهای عقیدتی و باتوجه به موقعیت تاریخی حساس و استثنائی کشورمان، نیروهای خود را برای نجات میهن بکار برید.

من از همه شما کارگران و کارکنان و دهقانان که با کوشش‌های خود چرخهای اقتصادی کشور را به حرکت درمی‌آورند می‌خواهم، تا با فعالیت هرچه بیشتر در حفظ و احیای اقتصادی کشور بکوشید.

من از همه شما هموطنان عزیزم می‌خواهم تا به ایران فکر کنید. همه به ایران فکر کنیم. در این لحظات تاریخی بگذارید همه با هم به ایران فکر کنیم. بدانید که در راه انقلاب ملت ایران علیه استعمار، ظلم و فساد من در کنار شما هستم، و برای حفظ تمامیت ارضی، وحدت ملی، و حفظ شعائر اسلامی و برقراری آزادیهای اساسی و پیروزی و تحقق خواستها و آرمانهای ملت ایران همراه شما خواهم بود.

امیدوارم در روزهای خطیری که در پیش داریم، خداوند متعال ما را مورد عنایت و لطف خود قرار داده و همواره مؤید و حافظ مملکت و ملت ایران باشد.

انشاءالله تعالی!

شاه هنگام قرائت این نطق، حالت محزون و درمانده‌ای داشت و گاهی چنین به نظر می‌رسید که به زحمت جلو گریه خود را می‌گیرد. این حالت افسردگی و

درماندگی تأثیر سوء لحن ملت‌مانه نطق شاه را دوچندان می‌ساخت و هدف از تشکیل دولت نظامی راه، که ایجاد ترس و وحشت در مردم بود، خنثی می‌نمود.

فردای روز تشکیل دولت نظامی، متن پیام آیت‌الله خمینی، که در پاسخ نطق شاه و اعلام تشکیل دولت نظامی صادر و از پاریس مخابره شده بود در تهران تکثیر و توزیع شد. متن پیام که عیناً از یکی از نسخات تکثیر شده آن به وسیله سازمان «فجر اسلام» نقل می‌شود به شرح زیر است:

۶ ذیحجه ۹۸ / ۱۶ آبان ۵۷

پیام فائد بزرگ اسلام حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی دام ظلّه به ملت
غیور و شریف ایران - بمناسبت روی کار آمدن دولت نظامی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

درود و تهیات وافره بر ملت شجاع ایران، ملت باوفائی که با جان‌نثاری برای احیای اسلام و آزادی و استقلال کشور کاخهای غارتگران را به لرزه درآورد. ملتی که سیاست آشتی ملی را که جز خدعهای نبود به چیزی نشمرد. ملتی که جوان و جان می‌دهد تا از زیر بار ستمکاران غارتگر بیرون بیاید و رژیم سلطنتی را سرنگون و حکومت جمهوری اسلامی متکی به آراء ملت را مستقر کند. من گرچه می‌دانم که فریبکارهای شاه و نرمش لفظی و ارباب عملی او در صفوف فشرده ملت بزرگ ما تأثیری ندارد، لکن در هر موقع و در هر پیشامد لازم می‌دانم تذکراتی به شما عزیزانم بدهم:

- ۱- هدف همان است که در سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های خود ذکر نمودهام:
 - الف - سرنگونی سلطنت پهلوی و رژیم منحوس شاهنشاهی. ب - پیا داشتن حکومت جمهوری اسلامی مبتنی بر ضوابط اسلام متکی به آراء ملت.
- ۲- نهضت با شیوه‌های گوناگون، مخصوصاً اعتصابات در همه ادارات و دستگاههای دولتی باید ادامه داشته باشد. دولت نظامی ایران غاصب و مخالف قانون است و بر ملت است که از آن اطاعت نکنند و سرپیچی و کارشکنی تا حد فلج نمودن دستگاههای دولتی پیش رود. من از جمیع کارمندان محترم دولت و سایر مؤسسات که با اعتصاب خود پشتیبانی از برادران و خواهران خود کرده‌اند تشکر می‌کنم. این یک وظیفه اسلامی و لازم‌الاجراست.
- ۳- شاه با روی کار آوردن دولت نظامی دست به توطئه دیگری زده است و آن

اینکه از طرفی در پیشگاه خدا و ملت عذر تقصیر می‌خواهد و اعتراف به اشتباهات و جنایات خویش در طول سلطنت ننگین می‌کند و از آیات عظام و علمای اعلام و سایر طبقات استمداد می‌کند و از طرفی دیگر دولت نظامی‌اش با سرکوبی شدید و قتلها و اعزام چماق بدست‌ها و سرنیزه‌دارها و توپ و تانکها بر ملت مظلومی می‌تازد و عزیزان ما را بیش از پیش به خاک و خون می‌کشد، بخیال اینکه با این نقش می‌تواند خودش را از گناه قتل و غارت‌های دوران سلطنتش تبرئه نماید و با دستگیری مأموران فاسد خود که یک عمر عامل خیانت‌های او بوده‌اند خود را توبه‌کار معرفی نماید. شاه در یک دست چماق و سرنیزه و مسلسل برای سرکوبی ملت دارد و در دست دیگر توبه‌نامه و اعتراف به خیانتها و جنایتها و عذر و تقصیر را گرفته است.

ملت هوشمند و بیدار ایران نه از آن چماق و سرنیزه هراس دارد و نه از این خدعه و نیرنگ فریب می‌خورد. این شخص که از مراجع عظام و علمای اعلام برای فرونشاندن نهضت اسلامی و بازکردن راهی در برابر جپاول و هدم اسلام و قرآن کریم استمداد می‌نماید همان مردکی است که تا دیروز علمای اسلام و روحانیون عظیم‌الشان را مرتجع و راه آنان را که راه اسلام و قرآن کریم است ارتجاع سیاه می‌نامید و در یکی از نطق‌های خود با کمال وفاحت گفت که از این طبقه که مثل حیوان نجس است اجتناب کنید و در نطقی دیگر با کمال بی‌شرمی گفت روحانیون مثل کرمها در نجاست می‌لولند. چه شد که امروز این چنین با روحانیون آشتی می‌کند. این نیز خدعه نیست؟ این مثل دولت آشتی نیست؟ او که امروز به سیاسیون و جوانان ملت روی آورده و از آنان برای وطن استمداد می‌کند همان است که گروه‌هایی از آنان را اعدام و شکنجه و زندان کرده و می‌کند، جوانان غیرتمند ما را به خاک و خون کشیده و می‌کشد، دانشگاه‌های ما را به قتل‌گاه‌های جوانان ما تبدیل نموده است.

من از جنایاتی که اخیراً در دانشگاه‌ها با فرزندان اسلام کرده‌اند در سوگم. من از دانشجویان عزیز که در راه اسلام و کشور فدائی داده‌اند و در مقابل شاه با مستی گره کرده ایستاده و او را محکوم نموده‌اند تشکر می‌کنم. من از جوانان غیور ایرانی که ملت ما را سرافراز نموده‌اند احساس غرور می‌کنم. ملت ایران باید بداند که این نطق‌های فریبنده برای اغفال مردم و فرونشاندن آتش خشم ملت است تا ثابت مقام کرده و قدرت را بازباید و خدا می‌داند که اسلام و روحانیت و عموم ملت پس از آن با چه مصیبت‌های دردناکی مواجه خواهد شد.

عزیزان من، از این هیاهوی نظامی نهراسید، که نمی‌هراسید. شما ملت شجاع ثابت کردید که این تانکها و مسلسلها و سرنیزهها زنگزده است و با اراده آهنین ملت نمی‌تواند مقابله کند و از این نرمش‌های شیطانی و توبه‌نامه‌های ابلیسی فریب نخورید، که نمی‌خورید. شاه در اول سلطنت غاصبانۀ خود سوگند خورد که به اسلام وفادار باشد و به ملت خیانت نکند و اکنون اعتراف می‌کند که خائن است و اسلام و ایران را به تباہی کشانده است و تمام خیانتها عمدی بوده است که امروز اسم اشتباه بر آن گذاشته است. غفلت نکنید که این اشتباهات عمدی تکرار خواهد شد و کشور را به نیستی و ملت را به تباہی خواهد کشاند. امروز بر تمام طبقات ملت از مراجع عظام و علمای اعلام و مدرسین و فضلاء عالیمقام و اساتید محترم دانشگاهها و دانشسراها و دانشجویان دلیر و طلاب شجاع تا جناحهای سیاسی و روشنفکر از کارگران و کشاورزان تا بازاریان و اصناف، از کارمندان دولتی تا افسران نیروهای سه‌گانه، از سربازان تا صاحب‌منصبان عالیرتبه و بر همه اقشار ملت تکلیف الهی و وجدانی است که با اتحاد کلمه و بدون هراس از قدرتها و ابرقدرتها هدف اسلامی خود را تعقیب و گلوی این ستمگر تاریخ را بفشارد و با قاطعیت و جدیت بسوی هدف پیش روند که وعده خداوند به مستضعفین نزدیک است و کشتن و کشته شدن در راه خدا سرافرازی است. درخاتمه از ملت شریف ایران که بارها در این‌گونه مسائل امتحان خود را داده‌اند خواهش می‌کنم که به خواهران و برادران خود که در اثر اعتصابات و تظاهرات لطمه مالی و جانی دیده‌اند با احترام تمام آنان را یاری دهند و این وظیفه الهی را به بهترین وجه عمل نمایند که خمینی همیشه به یاد آنان است و دست آنان را می‌فشارد. از خداوند تعالی توفیق و تأیید همه را خواستارم و خذلان و شکست دشمنان ملت را خواهانم. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

روح‌الله الموسوی‌الخمينی

دولت نظامی کار خود را با دستگیری عده‌ای از مقامات گذشته، نظیر هویدا نخست‌وزیر و وزیر دربار سابق، ارتشبد نصیری رئیس سابق ساواک، نیک‌پی شهردار سابق تهران، ولیان استاندار سابق خراسان، و چندتن از وزیران سابق و اسبق آغاز کرد و همزمان تصمیم گرفت مطبوعات را تحت کنترل خود درآورد و آزادی عمل نامحدودی را که در زمان حکومت شریف‌امامی به آنها داده شده بود سلب کند. بازداشت مقامات

سابق نه فقط موجب ایجاد وجهه‌ای برای رژیم در میان مردم نشد، بلکه طرفداران رژیم را نیز مأیوس و متوحش ساخت و عده‌ای از کسانی که خود را در معرض خطر می‌دیدند به صف مخالفان پیوسته یا کشور را ترک کردند. تلاش برای کنترل مطبوعات هم به مقاومت و اعتصاب روزنامه‌نگاران و تعطیل روزنامه‌های بزرگ منتهی شد و چون رادیو تلویزیون دولتی هم مورد اعتماد مردم نبود بخش فارسی رادیوی بی.بی.سی به مهمترین منبع خبری مردم تبدیل گردید! تلاش دولت برای جلوگیری از تظاهرات و درهم شکستن موج اعتصابات هم با شکست کامل روبرو شد و با فرارسیدن ماه محرم حرکتهای مخالف رژیم اوج تازه‌ای یافت.

درباره وقایعی که بلافاصله پس از تشکیل دولت نظامی در ایران رخ داد، پارسونز سفیر انگلیس در ایران در دوران انقلاب که مرتباً با شاه و ازهاری در تماس بوده است، چنین می‌نویسد:

«با وجود استقرار دولت نظامی اوضاع آرام نشد و اعتصاب توسعه یافت. روز هفتم نوامبر (فردای تشکیل دولت نظامی) تولید نفت بکلی قطع گردید و بازارها و مغازه‌ها بسته شدند. وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی یا در حال اعتصاب بودند و یا با تعداد معدودی کارمند کارهای محدودی انجام می‌دادند. شرکت هواپیمائی ملی ایران تمام پروازهای خود را لغو کرد. بانک مرکزی فلج شده بود و بانک‌های تجارتي و خصوصی در یک وضع بحرانی بسر می‌بردند. دولت نظامی تصمیم گرفت سانسور مطبوعات را دوباره برقرار کند، ولی مطبوعات دست به اعتصاب زدند و کلیه روزنامه‌های عمده و پرتیراژ تعطیل شدند. وسائل ارتباط جمعی منحصر به رادیو و تلویزیون شد که ارتش اداره آن را بعهدہ گرفته بود. چند نشریه طرفدار دولت هم چاپ و منتشر می‌شدند که تأثیر چندانی نداشتند. بطور خلاصه از همان روزهای نخست معلوم بود که دولت نظامی نه در برقراری آرامش توفیق زیادی داشته و نه می‌تواند چرخ اقتصاد کشور را بحرکت درآورد. «من روز هفتم نوامبر مجدداً با شاه ملاقات کردم. موضوع مبارزه با فساد فکر او را بخود مشغول داشته بود. اولین خبری که به من داد بازداشت ژنرال نصیری رئیس سابق ساواک و ژنرال خادمی رئیس پیشین هواپیمائی ملی بود (خادمی پیش از بازداشت خودکشی کرد و شایع شد مأمورانی که برای بازداشت وی رفته‌اند او را کشته‌اند). شاه پس از کمی تأمل به من گفت که ژنرال‌ها می‌خواهند هویدا را هم بازداشت کنند. من دیگر نتوانستم خودداری کنم و گفتم اعلیحضرت می‌دانند که من و هویدا بیست سال

است با هم دوست هستیم، ولی آنچه مرا وادار به سخن گفتن می‌کند سابقه دوستی من با او نیست. او سیزده سال نخست‌وزیر شاه بوده است. توقیف او در حکم توقیف شاه است، محاکمه او در حکم محاکمه شاه است و محکومیت او محکومیت شاه تلقی خواهد شد. بدنبال این بیان صریح من سکوتی طولانی برقرار شد و شاه بالاخره زیر لب مطلبی درباره عدم تمایل خود به انتقامجویی سیاسی گفت و موضوع صحبت را عوض کرد.

«من دیگر دلیلی بر پنهان کردن احساسات و عقاید خود نداشتم و در ادامه صحبت به شاه گفتم که اگر او واقعاً خواهان مبارزه با فساد است باید از این موضوع آگاه باشد که در تهران شایع شده است افراد خانواده سلطنتی (که تقریباً همه آنها از کشور خارج شده بودند) قصد دارند پس از استقرار دولت نظامی به تهران مراجعت کنند و کارهای خود را از سر بگیرند. من از او خواستم اگر این موضوع حقیقت دارد باید جلو آنها را بگیرد و اضافه کردم «من واقعیت را نمی‌دانم، ولی همه فکر می‌کنند که خانواده پهلوی در مرکز دایره فساد قرار دارد». چهره شاه درهم رفت و من گفتم شما می‌توانید مرا از اطاق بیرون کنید، ولی من وظیفه خود می‌دانم که در این لحظه باصراحت صحبت کنم و متأسفم که چرا تابحال این مطالب را بشما نگفتم. شاه ظاهراً از این سخن دلگیر نشد و از من خواست اگر جزئیات بیشتری درباره فرد فرد اعضای خانواده او می‌دانم بیان کنم. من آنچه را که می‌دانستم گفتم و شاه اطمینان داد که تازمانی که وضع کشور بحرانی است به هیچیک از اعضای خانواده خود اجازه بازگشت به ایران را نخواهد داد. (دو روز بعد اعلام شد که به دستور شاه تحقیقاتی درباره فعالیت‌های تجارتي و ثروت اعضای خانواده سلطنتی بعمل خواهد آمد). وقتیکه خدا حافظی می‌کردم شاه گفت که مصمم است هرچه زودتر به جای دولت نظامی یک دولت اتحاد ملی بوجود آورد. او اضافه کرد که به سیاست آزادسازی خود بهر قیمتی که شده ادامه خواهد داد زیرا چرخ تاریخ را نه می‌توان متوقف کرد و نه می‌توان به عقب برگرداند...»^{۳۹}

پارسونز سپس به ملاقات خصوصی دیگری که روز ۱۱ نوامبر (۲۰ آبان ۱۳۵۷) با شاه داشته اشاره می‌کند و می‌نویسد در این ملاقات برای نخستین بار پیشنهادی را که یک هفته قبل از طرف نماینده رهبران «میانه‌رو» مذهبی به او ارائه شده

و مبتنی بر خروج شاه از کشور و تشکیل یک شورای دولتی برای انجام انتخابات به منظور تشکیل مجلس مؤسسان و تعیین تکلیف نظام سیاسی آینده کشور بود، عنوان کرده است. پارسونز ادامه می‌دهد وقتی این موضوع را عنوان کردم «شاه گفت اگر این پیشنهاد به نفع کشور بود و مسئله را حل می‌کرد آنرا می‌پذیرفت و فردا از ایران می‌رفت، ولی یقین دارد که خروج او از کشور موجب هرج و مرج و آشوب خواهد شد. شاه افزود که در صورت خروج او از کشور ارتش وحدت فرماندهی خود را از دست خواهد داد، فرماندهان قسمت‌های مختلف ارتش بر قابت با یکدیگر خواهند خاست و وضعی شبیه کشورهای آمریکای لاتین در ایران بوجود خواهد آمد که در آن هر چند وقت یکبار یکی از ژنرال‌ها دست به کودتا خواهد زد و یک حالت عدم ثبات دائمی در کشور حکمفرما خواهد شد. علی‌امینی و انتظام که اکنون مشاوران ارشد شاه بشمار می‌آمدند به او توصیه می‌کردند که از کشور خارج نشود. من هم این نظر را پذیرفتم. شاه سپس به مشکلاتی که در راه تشکیل یک دولت وحدت ملی وجود دارد اشاره کرد و گفت جبهه ملی دست در دست خمینی گذاشته و دیگر حاضر به شرکت در یک دولت ائتلافی نیست. من توصیه کردم که فکر تشکیل دولتی از عناصر بیطرف و مورد احترام که قبل از تشکیل دولت نظامی مطرح شده بود دنبال شود، زیرا به اعتقاد من این تنها امید باقیمانده برای رفع بحران و بازگرداندن کشور به مسیر عادی بود و من شق دیگری جز سقوط رژیم نمی‌دیدم.

«در این ملاقات یکبار دیگر مسئله «بی.بی.سی» مطرح شد. شاه گفت که برنامه‌های فارسی رادیو لندن این فکر را در مردم القاء می‌کند که انگلیسیها از مخالفان او جانبداری می‌کنند (البته خود او هم همینطور فکر می‌کرد و از جمله همان مردم بود). من از کوره دررفتم و گفتم اگر دیگری این تهمت را به ما می‌زد جواب کوتاه و خشنی دریافت می‌کرد. اگر کسی آنقدر احمق باشد که تصور کند دولت انگلستان نفرت و خصومت مردم را با حمایت علنی از رژیم بجان می‌خرد و در خفا با مخالفان زد و بند می‌کند جایش در تیمارستان است. این تهمت مثل اینست که بگوئید من سفارتخانه‌ام را خودم آتش زده‌ام. در پایان گفتم «من فکر می‌کنم مردمی که شما از آن صحبت می‌کنید از اعتراف به اینکه خودشان نمی‌توانند مسائل و مشکلاتشان را حل کنند شرم دارند. البته تهمت زدن به انگلیسیها آسانتر از روبرو شدن با واقعیت است». شاه دیگر چیزی نگفت.

«روز دوازدهم نوامبر من برای اولین بار با نخست‌وزیر جدید ژنرال غلامرضا ازهاری ملاقات کردم. او مردی مهربان و ملایم و زیرک بنظر می‌رسید و در خارج از محدوده وظایف نظامی خود از احترام زیادی برخوردار بود. او از نظر شخصی و خصوصیات اخلاقی با فرماندهان نیروهای سه‌گانه ارتش تفاوت زیادی داشت. اویسی فرمانده نیروهای زمینی یک سرباز حرفه‌ای بود و قیافه خشکی داشت، ربیعی فرمانده نیروی هوایی شاه را می‌پرستید و مثل اویسی طرفدار شدت عمل بود، و حبیب‌اللهی فرمانده نیروی دریایی نسبت به آندو ملایم‌تر و عمیق‌تر به نظر می‌رسید. ازهاری مردی هوشیار و واقع‌بین بود و از ابعاد وسیع بحران آگاهی داشت. او بهیچوجه در صدد کوچک جلوه دادن مشکلات و جدی بودن بحران بخصوص مسئله اعتصابات برنیامد. ازهاری اولین وظیفه خود را برقراری نظم و خاتمه دادن به اعتصابات می‌دانست و مثل شاه خیلی درباره موثر بودن برنامه مبارزه با فساد در جامعه غلو می‌کرد. ما اولین گفتگو از سلسله مباحثاتی را که در باره برنامه‌های فارسی «بی.بی.سی» داشتیم، در همان روال معمول بعمل آوردیم، با این تفاوت که ازهاری - شاید با اطلاع از گفتگوی تند من با شاه، در این مورد با احتیاط بیشتری صحبت می‌کرد و این مطلب را قبول داشت که نباید سیاست رسمی دولت بریتانیا را با برنامه‌های «بی.بی.سی» مرتبط دانست. او تردیدی در مورد پشتیبانی ما از شاه نداشت و می‌گفت امروز متوجه می‌شود که ما در ماههای سپتامبر و اکتبر نظرات و پیشنهادات مفیدی به شاه داده‌ایم و در ارائه این پیشنهادات حسن نیت داشته‌ایم. مسئله «بی.بی.سی» این بود که آنچه در نظر شنوندگان غربی یک گزارش خبری معمولی و عادی بشمار می‌آید از طرف شنوندگان ایرانی به نحو دیگری تعبیر می‌شود. بطور مثال «بی.بی.سی» خبر می‌داد که «گزارش‌های تأیید نشده» حاکی از زدو خورد و تلفات جانی در فلان شهر ایران است. این خبر عادی از نظر شنوندگان ایرانی چنین تفسیر می‌شد وقوع زدو خورد و کشته شدن عده‌ای قطعی است و تبلیغات دولتی ایران آنرا از نظر مردم پنهان نگاه داشته است. من از «بی.بی.سی» دفاع کردم و به ازهاری گفتم درباره این قبیل اتهامات با خبرنگار «بی.بی.سی» در تهران بحث کرده‌ام. خبرنگار «بی.بی.سی» مجموعه گزارش‌های خبری را که طی چند هفته گذشته مخابره کرده بود به من نشان داد و من عیبی در آنها ندیدم. من به ازهاری پیشنهاد کردم از فرصت حضور گروه خبرنگاران تلویزیون «بی.بی.سی» در تهران استفاده کرده مصاحبه‌ای با آنها به عمل آورد و نظر خود را برای بینندگان و شنوندگان انگلیسی و

کارگردانان «بی.بی.سی» بیان کند. از هاری این پیشنهاد را نپذیرفت و گفت اگر من بخواهم با «بی.بی.سی» مصاحبه کنم ناچارم حرف‌های تند و سختی درباره آنها بگویم و در این مرحله وحشتناک تاریخ ایران مصلحت نمی‌دانم سخنی بگویم که به روابط دو کشور ما لطمه وارد سازد.

«با گذشت روزها ملاقات‌های من با شاه و نخست‌وزیر ملال آورتر و تلخ‌تر می‌شد و هر روز که از عمر دولت نظامی می‌گذشت از کارآئی و توانائی آن کاسته می‌شد و اغتشاش و درگیری در تهران و شهرستانها رو به فزونی می‌گذاشت. هر روز خبرهای تازه‌ای از تظاهرات خشونت‌آمیز و تیراندازی و تلفات به گوش می‌رسید. بر آورد تقریبی حاکی از این بود که طی پانزده روز اول تشکیل دولت نظامی در حدود دویست نفر کشته شده‌اند.

در یک‌مورد دولت نظامی موفق شد با شدت عمل و بازداشت صدها نفر از کارگران اعتصابی صنعت نفت را براه بیاندازد و تولید را به حد عادی برساند، ولی این موفقیت کوتاه‌مدت بود و اعتصاب پس از چند روز از سر گرفته شد. دامنه اعتصاب در وزارتخانه‌ها، سازمانهای خدمات عمومی، مطبوعات، دانشگاهها و دبیرستانها گسترش یافت و دولت نظامی هرگز قادر به کنترل آنها نشد. وقتیکه کارکنان گمرک به اعتصاب پیوستند تأمین مواد اولیه و لوازم ضروری کارخانه‌ها هم با اشکال مواجه شد و در نتیجه کارگران کارخانه‌ها نیز که تا آنزمان رغبتی به شرکت در اعتصاب نشان نمی‌دادند خواه‌ناخواه به موج اعتصاب پیوستند. برق در ساعات معینی قطع می‌شد و دولت برای جلوگیری از این کار هیچ چاره‌ای نداشت. اعتصاب در بانک مرکزی و هوپیمائی ملی ایران نقل و انتقال پول را به شهرستانها برای مصارف ضروری با مشکلات زیادی مواجه ساخت. پرداخت حقوق‌ها و دستمزدها به تأخیر افتاد و کارگرانی که دستمزدشان پرداخت نشده بود به انقلاب پیوستند.

«فشار به خارجی‌ها، بخصوص کارشناسان خارجی صنعت نفت رو به فزونی گذاشت و نشانه‌هایی از مسلح شدن بعضی از گروههای مخالف مشاهده شد. خارجیان مقیم ایران با تلفن و ارسال نامه‌ها یا گذاشتن اخطار کتبی در زیر در ورودی خانه‌هایشان مورد تهدید قرار گرفتند و شرکت‌های خارجی شروع به تخلیه کارکنان خود از ایران نمودند. در خانه‌های مدیر آمریکائی شرکت خدمات نفتی در اهواز و یکی از مدیران ایرانی در منطقه بمب منفجر شد و انتشار این خبرها خارجیان مقیم ایران را بیش از پیش

به وحشت انداخت. اقتصاد ایران در حال متلاشی شدن بود و کارشناسان اروپائی و آمریکائی که تخصص آنها برای زیرسازی بنای این اقتصاد و براه انداختن مجدد آن ضرورت داشت بسرعت ایران را ترک می گفتند و یا مجبور به ترک ایران می شدند.

«شاه و دولت از واقعیت‌ها دور مانده بودند و فعالیت آنها کمکی به حل مشکل نمی کرد. شاه در محاصره مشاوران مختلف قرار گرفته و در انتخاب میان راه‌حل‌های گوناگونی که به او ارائه می شد درمانده بود. در میان این مشاوران که از طرفداران رژیم و دولت گرفته تا سیاستمداران معتدل مخالف در میان آنها دیده می شدند، هر کس عقیده و نظر خاص خود را ابراز می کرد. یکی از پیشنهادات که از طرف بعضی از مشاوران شاه عنوان می شد خروج موقتی او از صحنه (خروج از تهران یا ایران) و تفویض کارها به شورائی از عناصر معتدل بود تا بتوانند کشور را احیاء کرده مقدمات انتخابات عمومی را فراهم سازند. فقط عناصر تندرو در ارتش خواهان شدت عمل و سرکوب و توقیف‌های دسته جمعی بودند. در برابر این اظهار نظرها و پیشنهادات ضدونقیض شاه در سه مورد مصمم بنظر می رسید: نخست اینکه نباید کشور را ترک کند، زیرا خروج او موجب متلاشی شدن ارتش و هرج و مرج خواهد شد. دوم اینکه دولت نظامی باید یک دولت موقتی و انتقالی معرفی شود و تلاش برای تشکیل یک دولت غیرنظامی، احتمالاً تا ژانویه ادامه یابد. و سوم اینکه از شدت عمل و سرکوب بنحویکه نظامی‌ها خواهان آن بودند پرهیز شود، زیرا شاه چنین عملی را مثمر نمی دانست و پیش بینی می کرد که شدت عمل موجب آغاز مرحله دیگری از انقلاب و تبدیل تظاهرات به عملیات تروریستی و خرابکاری و شورش مسلحانه خواهد شد. شاه همچنین معتقد بود که سرکوب تظاهرات و اعمال خشونت آمیز مسئله اعتصاب را که مشکل اصلی کشور بشمار می آید و موجب قطع شاهرگ حیاتی رژیم شده است حل نخواهد کرد.

«سیاست ازهاری با نظریات شاه منطبق بود. او بتدریج فرماندهان نظامی را از

پست‌های وزارت خود معاف کرد و بسیاری از آنها خود از اینکه از این گرفتاری رهائی یافته‌اند خوشحال شدند. به جای وزیران نظامی وزرای غیر نظامی وارد کابینه شدند و دولت نظامی کم کم به صورت یک دولت غیرنظامی در چهارچوب قانون اساسی درآمد. خود ازهاری هم می خواست با طرح کلیه مسائل و مشکلات خود در مجلس و کسب موافقت پارلمان در مسائل مهم یک چهره قانونی و دمکراتیک به دولت خود بدهد. از سوی دیگر او بکرات موضوع موقتی بودن دولت خود را یادآوری می کرد و وعده می داد

که در آینده نزدیک جای خود را به یک دولت غیرنظامی خواهد داد. با وجود این بنظر می‌رسید که از هاری از نقش تازه خود به‌عنوان نخست‌وزیر قانونی راضی است و با شرکت در جلسات مجلس و بحث‌های پارلمانی که از رادیو و تلویزیون پخش می‌شد سعی می‌کرد بیشتر در انظار عمومی ظاهر شود، هرچند او هرگز دچار خوش‌بینی ناموجهی نشد.

«اما واقعیت امر اینست که تمام این تلاشها به‌قول یکی از دوستان ایرانی من «بازی با کلمات در خلاء» بود. قدرت و اعتبار آیت‌الله خمینی به‌قدری افزایش یافته بود و شعار ساده او که شاه باید برود و یک جمهوری اسلامی جایگزین آن بشود طوری جا افتاده بود که هیچ تدبیری برای مقابله با آن کارگر نمی‌افتاد و هیچیک از گروهها و شخصیت‌های سیاسی معتدل نمی‌توانستند این بن‌بست را بشکنند. من احساس می‌کردم که فقط خستگی و استیصال مردم و احساس خطر غلتیدن بسوی هرج و مرج ممکنست زمینه‌ای برای تغییر این مسیر و پیدا شدن یک راه‌حل سیاسی در چهارچوب قانون اساسی فراهم آورد و شاه با از دست دادن همهٔ اختیارات خود باستانای فرماندهی کل قوا باقی بماند. ولی من نشانه‌ای از چنین تحولی در جامعه و افکار عمومی نمی‌دیدم.

«در اواخر ماه نوامبر (اوائل آذرماه ۱۳۵۷) ما به این نتیجه رسیدیم که وفاداری نیروهای مسلح به رژیم نیز در حال تزلزل است. هنوز نشانه‌ای از اختلاف و تشنج یا نافرمانی در سطوح مختلف ارتش به چشم نمی‌خورد ولی نحوهٔ برخورد سربازان با تظاهرکنندگان تدریجاً از عدم تمایل آنها به درگیری با مردم حکایت می‌کرد. دربارهٔ فرار سربازان از خدمت و متزلزل شدن نظم و انضباط در ارتش خبرهایی می‌رسید و از آنجمله گفته شد که سربازان به‌طرف هلی‌کوپترهای نظامی تیراندازی کرده‌اند و در بعضی تجهیزات نظامی خرابکاریهائی صورت گرفته است. یک علامت استفهام بزرگ این بود که آیا در صورت آغاز رویارویی بزرگ بین مردم و رژیم، ارتش همچنان در برابر مردم خواهد ایستاد؟ پاسخ این سؤال از نظر من این بود که اگر نظامیان از پیروزی نهائی شاه در این مبارزه اطمینان نداشته باشند در برابر مردم نخواهند ایستاد.»^{۱۰}

سولیوان سفیر آمریکا در ایران قبل از همتای انگلیسی خود به این نتیجه رسیده

بود که حفظ شاه بر سریر قدرت دیگر بسیار دشوار است و آمریکا باید از هم اکنون به فکر حفظ منافع خود در «ایران بعد از شاه» باشد. سولیوان روز نهم نوامبر ۱۹۷۸ (۱۸ آبان ۱۳۵۷) که فقط چهار روز از تشکیل دولت از هاری می گذشت گزارشی تحت عنوان «فکر کردن به آنچه فکر نکردنی است!» به واشنگتن فرستاد و ضمن آن پیشنهاد کرد آمریکا به یک تجدیدنظر کلی در سیاست خود نسبت به ایران مبادرت نماید. سولیوان درباره پیشنهاداتی که در این گزارش عنوان کرده می نویسد «خطوط اصلی پیشنهاد من این بود که برای پایان بخشیدن به بحران فعلی و استقرار یک نظم جدید در ایران بین نیروهای انقلابی و نیروهای مسلح سازش بوجود آید و برای حصول چنین سازشی نیز می بایست نه فقط شاه، بلکه بسیاری از فرماندهان و افسران ارشد نیروهای مسلح ایران هم از صحنه خارج شوند. پس از خروج شاه و افسران ارشد وی از کشور حصول توافقی بین نیروهای انقلابی و فرماندهان جوان و تازه نیروهای مسلح به این صورت امکان پذیر بود که آیت الله خمینی شخصیت معتدلی مانند بازرگان یا میناچی را به نخست وزیری انتخاب کند و بدینوسیله از روی کار آمدن حکومتی از نوع «ناصر - قذافی» جلوگیری به عمل آید. توافق می بایست انجام انتخابات و تشکیل یک مجلس مؤسسان را برای تعیین رژیم آینده کشور دربر بگیرد.

حدس من این بود که رهبران مذهبی و شخص آیت الله خمینی چنین راه حلی را خواهند پذیرفت، زیرا هدف اصلی آنها که حذف شاه بود در چهارچوب چنین توافقی عملی می شد و درعین حال از یک حمام خون جلوگیری به عمل می آمد و نیروهای مسلح نیز وظیفه استقرار نظم و قانون را از طرف رژیم جدید به عهده می گرفتند.

از نقطه نظر ما هم چنین راه حلی رضایت بخش بود، زیرا از ادامه آشوب و هرج و مرج جلوگیری می کرد، استقلال و تمامیت ارضی ایران را محفوظ نگاه می داشت، از روی کار آمدن یک رژیم افراطی جلوگیری به عمل می آورد و راه نفوذ و سلطه شوروی را هم در این منطقه حساس سد می کرد...»^{۱۱}

امیدواری سولیوان به امکان حفظ منافع آمریکا و غرب، در صورت سازش و تفاهم با نیروهای انقلابی، نتیجه تماس های او با گروه های مخالف بود. سولیوان در همین فصل کتاب خود که به موضوع گزارش فوق اختصاص داده به این تماس ها اشاره کرده

و می‌نویسد «در تهران قسمت سیاسی سفارت بطور فعالی با نهضت آزادی بازرگان تماس داشت و از چگونگی فعالیت این گروه در جریان انقلاب کاملاً مطلع بود. از سوی دیگر ما توانستیم بوسیله یکی از مأمورین سیاسی سفارت که قبلاً در ایران خدمت کرده و فارسی صحبت می‌کرد مستقیماً با آیت‌الله بهشتی تماس برقرار کنیم. این مأمور را من برای تسهیل در برقراری تماس با مخالفان از وزارت امور خارجه خواسته بودم. هم آیت‌الله طالقانی و هم آیت‌الله بهشتی شخصیت جالبی داشتند و هر دو آنها علیرغم روابط نزدیک ما با شاه نسبت به همکاری با آمریکا علاقمند به نظر می‌رسیدند...»^{۴۲}

برژینسکی مشاور امنیت ملی آمریکا در دوران ریاست جمهوری کارتر می‌نویسد «وصول گزارشی از طرف سولیوان در تاریخ نهم نوامبر زیرعنوان «فکر کردن به آنچه فکر نکردنی است» بر ابهام و سردرگمی در واشنگتن افزود. در این گزارش سولیوان این موضوع را پیش کشیده بود که اگر شاه از صحنه خارج شود، بخصوص اگر خود او برای جلوگیری از تبدیل کشورش به حمام خون خود را کنار بکشد چه وضعی پیش خواهد آمد. سولیوان از ما خواسته بود در بررسی مسائل ایران چند نکته را در نظر بگیریم: اینکه نیروهای مسلح ایران و پیروان خمینی هر دو ضد کمونیست و ضدشورش هستند، اینکه افسران جوان ایرانی معمولاً طرفدار غرب هستند و پیوندهای اقتصادی ایران با غرب در هر تغییر احتمالی گسسته نخواهد شد و اینکه ارتش ایران باید در موقعیتی بماند که توانائی دفاع از تمامیت ارضی کشور را داشته باشد. سولیوان چنین می‌اندیشید که نیروهای مذهبی هم در صورت بدست گرفتن قدرت ارتش را حفظ خواهند کرد، زیرا برای برقراری نظم و حکومت به آن احتیاج دارند، و آیت‌الله خمینی ممکنست در چهارچوب توافقی بین نیروهای مذهبی و نظامیان به ایران بازگردد و نقشی نظیر «گاندی» در ایران ایفا کند و بالاخره اینکه پیروزی انقلاب به انجام انتخابات و تشکیل یک جمهوری اسلامی با تمایلات قوی طرفدار غرب و تداوم نفوذ غرب منجر خواهد شد. سولیوان باوجود تمام این پیش‌بینی‌های توأم با خوش‌خیالی احتیاط را از دست نداده

۴۲- مأموریت در ایران... صفحه ۱۴۳. مطالب مشابهی نیز درباره تماس‌های مقامات

آمریکائی با آقایان بهشتی و بازرگان و دیگران در جریان انقلاب در «اسناد لانه جاسوسی آمریکا» دیده شد. آقایان بهشتی و بازرگان ضمن تأیید این مطلب گفتند که در آن زمان این تماس‌ها را به نفع انقلاب تشخیص می‌دادند.

و در خانمه گزارش خود نوشته بود «البته ممکنست در جریان حوادث وضع غیرمنتظره‌ای پیش بیاید و یک قدم نابجا نتایج غیرقابل پیش‌بینی ببار آورد».

«گزارش سولیوان با اینکه دلیلی بر امکان استعفا و کناره‌گیری شاه ارائه نداده بود جناحی را که در وزارت خارجه نسبت به حکومت شاه نظر مساعدی نداشت تقویت کرد و آنها این نظر و استدلال خود را با صراحت بیشتری عنوان کردند که سقوط شاه احتمالاً ضرر و خطری برای منافع آمریکا ببار نخواهد آورد.

«در این احوال اوضاع در ایران بیش از پیش رو به وخامت نهاد. شاه مرتباً با سولیوان ملاقات می‌کرد و در بعضی از این ملاقاتها سفیر انگلیس پارسونز هم حضور داشت. گزارش‌های سولیوان حاکی از این بود که شاه روحیه ثابتی ندارد و بین دو قطب متضاد خوش‌بینی و بدبینی در نوسان است. او گاهی با اعتماد و اطمینان از قدرت نیروهای مسلح خود سخن می‌گفت و توانائی آنها را در برقراری نظم مورد تأکید قرار می‌داد و گاه می‌گفت که به هیچ قیمتی حاضر به خونریزی نیست. گزارش‌های سولیوان منعکس‌کننده این مطلب نبود که خود او تا چه اندازه در تقویت روحیه شاه موثر است و چنین بنظر می‌رسید که اصولاً چنین قصدی ندارد و با سیاست رسمی دولت متبوع خود هماهنگ نیست. بخاطر می‌آورم که یکبار ضمن بحث درباره یکی از گزارش‌های سولیوان، ماندیل معاون رئیس جمهوری از ونس پرسید آیا واقعاً سولیوان صلاحیت سفارت آمریکا را در ایران دارد. ونس پاسخ داد که او آدم شایسته‌ای است و تابحال در نقاط حساسی خدمت کرده است. ماندیل گفت البته همه آنها را هم از دست داده است (ماندیل به مأموریت سولیوان در لائوس که به سقوط این کشور منتهی شد اشاره می‌کرد)»^{۲۳}

در ماههای آذر و دی سال ۱۳۵۷ تهران و پاریس به مهمترین مراکز خبری جهان تبدیل شده بود؛ در پاریس، آیت‌الله خمینی هر روز چندین مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی با خبرنگاران مطبوعات و رادیو تلویزیون‌های جهان برگزار می‌کرد و سخنان ایشان در این مصاحبه‌ها، که علاوه بر وقایع داخلی ایران و جریان انقلاب، مسائل مربوط به سیاست‌های آینده ایران را پس از سرنگونی شاه دربر می‌گرفت در صدر اخبار

و گزارشهای خبری در سراسر جهان پخش و منتشر می‌شد. در تهران نیز صدها خبرنگار خارجی، هر روز هزاران کلمه گزارش از اوضاع بحرانی ایران و تظاهرات و اعتصابات و درگیریها در نقاط مختلف کشور به خارج مخابره می‌نمودند، ولی برخلاف معمول گذشته، که شاه با میل و اشتیاق خبرنگاران خارجی را به حضور می‌پذیرفت و با آنها به گفتگو می‌نشست، هیچیک از خبرنگاران خارجی به دربار دسترسی نداشتند و شاه از روبرو شدن با خبرنگاران (اعم از داخلی یا خارجی) به شدت پرهیز می‌کرد.

با وجود این یک روزنامه‌نگار انگلیسی بنام «آندرو- دانکن» که قبلاً هم چندین بار با شاه ملاقات و مصاحبه کرده بود موفق شد در اوائل آذرماه ۱۳۵۷ با شاه ملاقات و مصاحبه کند. اینکه شاه به توصیه چه کسی و یا با چه انگیزه‌ای در آن شرایط بحرانی حاضر به این مصاحبه شد روشن نیست، ولی قدر مسلم اینست که سابقه آشنائی شاه با مصاحبه‌کننده و انگلیسی بودن او یکی از این دلایل و انگیزه‌ها بوده و شاه به تصور اینکه به وسیله این روزنامه‌نگار انگلیسی می‌تواند حرفهای خود را با انگلیسیها در میان بگذارد با او مصاحبه کرده است.

نویسنده انگلیسی در شرح این مصاحبه، که بخوبی پریشانحالی شاه را در آن روزها منعکس می‌سازد، نخست به مصاحبه قبلی خود با شاه «در دوران غرور و خود بزرگ‌بینی» او اشاره کرده می‌نویسد: در جریان آن مصاحبه، شاه در طبقه دوم کاخ نیاوران در وسط اتاق بزرگی که دفتر کارش بود، ایستاده بود. به نسبت عکسهایش قدش خیلی کوتاهتر بود و صدایش ملایم بود، حرفهایش را تکرار می‌کرد و حالت بعضی معلمان کسالت‌آور را داشت: «اگر اوضاع کشورهای شما به همین وضع ادامه یابد، اضمحلال و تلاشی جوامع غرب زودتر از آنکه تصور می‌کنید فرا خواهد رسید»... برای ما چای آوردند. من استکانم را در دست گرفتم و شاه همچنان با آهنگی یکنواخت ادامه می‌داد: «تصویر ایران را در خارج تحریف کرده‌اند، به دلایل مختلف، یکی از اینها حسادت است. ما تازه به دوران‌رسیده‌ها حق نداریم از جوامع غربی که سالهای دراز مستقر بوده‌اند انتقاد کنیم. البته با سه هزار سال سابقه تاریخی نمی‌شود گفت که ما تازه به دوران‌رسیده هستیم. ولی در عرض سیصد سال اخیر همه چیز را از دست دادیم. انتقاد از ایران، اگر از روی اطلاع صورت گیرد مرا ناراحت نمی‌کند، ولی این انتقادات اکثراً از روی بی‌انصافی است. در فارسی ضرب‌المثلی داریم «مه فشانند نور و سگ عوعو کند». آنها می‌توانند پارس کنند و این ما را ناراحت نخواهد کرد. چرا ناراحت کند؟»

اما اکنون در ماه نوامبر ۱۹۷۸ (آذر ۱۳۵۷) که برای مصاحبه با شاه می‌رفتم، در واقع به نوعی زندانی تبدیل شده بود. مدتی بود که از کاخش بیرون نیامده بود. جز با افراد بسیار نزدیکش ملاقات نمی‌کرد. با نمایندگان مطبوعات (که بزرگترین منبع اعلام نظراتش بودند) مصاحبه‌ای نکرده بود و مخوف‌ترین نیروهای امنیتی جهان شب و روز از جان‌ش محافظت می‌کردند. معیناً قدرت واقعی شاه، به سرعتی که هیچکس تصورش را نمی‌کرد، تحلیل رفته بود. یک دیپلمات آمریکائی می‌گفت «هرگز گمان نمی‌کردیم که چنین شود، ولی اکنون روزهایی که معنای شاه و ایران مترادف بود سپری شده است. خواهید دید که بسیار عوض شده است. سخت پریشان و تلخکام است و احساس می‌کند که همه رهانش کرده‌اند.»

بنابراین بار دیگر عازم کاخ نیاوران شدم و این بار مصاحبه در اطاق کوچکتری انجام گرفت، تشریفات بسیار کم شده بود و از چای خبری نبود. شاه که کت و شلواری تیره‌رنگ پوشیده بود، بسیار خسته و کوفته به نظر می‌رسید و از دفعه پیش لاغرتر شده بود. در لحن صحبتش نیز دیگر آن قدرت و صلابت پیشین وجود نداشت. مرتباً آه می‌کشید، حالتی عصبی داشت و مکث‌های طولانی می‌کرد تا کلماتی را که مایل است، انتخاب کند.

آیا این همان دیو مخوفی است که مردم سقوطش را می‌طلبند؟ یا کسی است که می‌خواست قرن‌ها پیشرفت را در چند سال خلاصه کند و اکنون اشتباهات و ندانم‌کاریهایش آرزوهایش را بر باد داده است؟ آیا خواهد توانست مقام خود را حفظ کند؟ آیا مایل است کشور را ترک کند و از ثروت عظیمی که رویهم انباشته استفاده کند؟

آهی کشید، مدتی مکث کرد و سپس با آرامی گفت: «در مغز انسان هر چیزی ممکن است اتفاق بیفتد.»

پرسیدم آیا خودش از عظمت مخالفت و دشمنی با شاه در ایران تعجب نکرده است؟ در این مورد مکثی نکرد و فوراً گفت: «راستش را بخواهید، چرا.»
گفتم: «بنظر می‌رسد که از سرعت کاروان کاسته شده است.»

خنده‌ای کرد. بنظر می‌رسید که علی‌رغم ناراحتیهای موجود، اندکی آرام‌تر از گذشته بود و علتش ظاهراً آن بود که از شر تصمیم گرفتن راحت شده است. دیگر لازم نبود ژست عظمت بگیرد و شاهکارهایش را اعلام کند و نسبت به خود ابراز رضایت